جلسه 181

سه شنبه 07/12/86

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که مرحوم آقای خوئی فرمودند اگر امر اضطراری داشته باشیم در اضطرار غیر مستوعب، معنایش این است که این امر اضطراری مجزی است از امر اختیاری. چون چهار فرض در امر اضطراری وجود دارد که سه فرض آن مساوق با إجزاء هست، فرض چهارمش مساوق است با عدم إجزاء. ولی برهان عقلی داریم که فرض چهارم محال است. چرا؟ برای اینکه فرض چهارم این است که نماز نشسته در اول وقت بعض الملاک الملزم را استیفاء می کند، بعض الملاک الملزم دیگر با نماز ایستاده آخر وقت استیفاء می شود. البته مکلف می تواند صبر کند کل ملاک را با نماز ایستاده آخر وقت استیفاء کند. آقای خوئی ره فرموده: خب اگر بخواهد فرض رابع امر داشته باشد می شود تخییر بین اقل و اکثر. چون نماز ایستاده آخر وقت باید خوانده بشود، حداقل بخاطر تحصیل بقیة الملاک الملزم. نماز نشسته اول وقت هم خواندنش هیچ لزومی ندارد. پس این نماز نشسته اول وقت چه جور می تواند امر داشته باشد؟ مگر مولا بگوید بر تو واجب است یا نماز ایستاده در آخر وقت یا نماز ایستاده آخر وقت با نماز نشسته اول وقت. می شود تخییر بین اقل و اکثر. و این محال است، چون اقل یعنی نماز ایستاده واجب التحصیل است علی أیّ تقدیر، اکثر که نماز نشسته اول وقت است مرخص فی ترکه. فکیف یکون واجبا؟ وقتی فرض رابع محال بود دیگر امر اضطراری مساوق می شود با إجزاء. چون فقط فرض رابع بود که مجزی نبود.

مرحوم آقای صدر فرمود: ما می توانیم فرض رابع را تصویر کنیم با تعدد امر، یکی امر به جامع بین نماز نشسته در حال اضطرار و نماز ایستاده در حال اختیار، این امر به جامع. یکی هم امر به خصوص نماز ایستاده برای کسی که اضطرار مستوعب ندارد.

این را دیروز بحث کردیم.

راه دوم برای تخییر بین اقل و اکثر که آقای صدر می گوید ما قبول نداریم ولی آقای خوئی قبول دارد ولذا از باب جدل می گوئیم. آن این است که به جای اینکه شما بگوئید تخییر بین اقل و اکثر محال است بیائید اقل را بکنید بشرط لا، بشوند متباینین. در بحث تسبیحات اربعه گفته اند وقتی سؤال می شود که مگر می شود بین یک بار تسبیحات اربعه وسه بار تخییر باشد، خب یک بار حتما باید گفته بشود، پس یک بار می شود واجب و دو بار می شود مستحب، نه اینکه واجب تخییری باشد. بعضی ها گفته اند نه، می توانیم درست کنیم که انسان بتواند سه بار تسبیحات رابعه بگوید به قصد امتثال امر وجوبی. و آن اینکه می گوئیم یا تسبیحات اربعه یکبار به شرط لای از زائد واجب است یا تسبیحات اربعه سه بار. اگر شما سه بار تسبیحات اربعه بگوئید دیگر آن یک بار مصداق واجب نیست. چون بشرط لای از زائد نیست.

آقای خوئی در بحث مطلق و مقید هم این را فرموده است که: می شود مولا بگوید یا عتق رقبه به شرط لای از ایمان بکن یا عتق رقبه به شرط ایمان.

آقای صدر به آقای خوئی می گویند خب اینجا هم همین را بگوئید. بگوئید یا نماز ایستاده آخر وقت بشرط لا از سبق نماز نشسته در اول وقت واجب است یا مجموع الصلاتین واجب است. اگر مکلفی اول وقت اضطرار غیر مستوعب داشت آمد نماز نشسته خواند و آخر وقت هم که حالش خوب شد نماز ایستاده خواند، هر دو نماز مصداق واجب است. ولذا می تواند امام جماعت بشود، اول وقت برای پیرمردها و پیرزنهای عاجز عن القیام، نماز نشسته می خواند. بعد نزدیک های غروب آفتاب برای یک عده جوان که نماز نخوانده اند نماز جماعت ایستاده می خواند. مشکلی ندارد، چون دو تا نماز شد مصداق واجب. خب اگر هر دو صلاة را بخوانید واجب می شود مجموع الصلاتین. و اگر فقط نماز ایستاده آخر وقت بخوانید واجب می شود صلاة ایستاده بشرط لای از سبق صلاة نشسته.

سؤال وجواب: گاهی شما فقط چایی می گذارید جلو زید، گاهی یک چایی جلو زید می گذارید و یک چایی جلو عمرو. اگر چایی فقط جلو زید بگذارید صد درجه ملاک استیفاء شده است. ولی اگر چایی هم جلو زید بگذارید و هم جلو عمرو، پنجاه درصد ملاک توسط چایی گذاشتن جلو زید ممکن است استیفاء بشود و پنجاه درصد توسط چایی گذاشتن جلو عمرو. این عقلا محال نیست. چرا؟ برای اینکه ممکن است چایی گذاشتن جلو زید در صورتی وافی است به صددرصد ملاک که به شرط وحدت باشد. اما اگر منضم بشود به چایی گذاشتن جلو عمرو فقط پنجاه درصد ملاک را داشته باشد. شاید در معاجین طبّیه پیش بیاید، که اگر تنها باشد کالری ای که تولید می کند مثلا صد کالری است، ولی اگر با یک معجون دیگری باشد، آن معجون خودش وافی است به پنجاه کالری ولی جلو پنجاه کالری دیگری را می گیرد. ولو مجموعا می شود صد کالری ولی مستند می شود به کلا المعجونین.

مرحوم آقای صدر فرموده: البته ما این را جدلا مطرح کردیم. چرا؟ برای اینکه ما معتقدیم که باید تفصیل داد، همه جا تخییر بین اقل و اکثر که اقل را بکنید به شرط لا، مشکل را حل نمی کند. گاهی بین اقل بشرط لا و اکثر شق ثالثی هست که می شود ذات عمل را آورد ولی هم بشرط لائیت را مخالفت کرد و هم بشرط شیئیت را. اینجا بله اشکال ندارد. مثل چی؟ مثل تسبیحات اربعه. شما دوبار تسبیحات اربعه بگوئید هم بشرط لائیت یکبار مختل شد، و هم بشرط شیئیت سه بار مختل شد. اما اگر نه در فرض حصول ذات عمل یا بشرط لا خواهد بود یا بشرط شیء، شق ثالثی ندارد، مثل آنچه که آقای خوئی فرمود که یا عتق رقبه بشرط لای از ایمان، یا عتق رقبه بشرط الایمان بکن. این جامع واجب است. خب جناب آقای خوئی! شارع امر می کرد به عتق رقبه دیگر لابشرط. اینکه جامع بین بشرط لای از ایمان و بشرط شیء ایمان این جامع هم در متعلق امر اخذ شده است، این لغو است. خب می گفت أعتق رقبة، بالاخره من یا عتق رقبه کافره می کنم، می شود بشرط لای از ایمان، مصداق عتق رقبه ای می شود که ایمان ندارد. یا عتق رقبه مؤمنه می کنم می شود بشرط شیء ایمان. اینکه شارع بیاید بجای اینکه بگوید أعتق رقبة، بگوید أعتق رقبة إما بشرط عدم الایمان أو بشرط الایمان، این لغو است. ولذا مانحن فیه هم از این قبیل است. مانحن فیه هم من امر بشوم به نماز ایستاده یا بدون سبق نماز نشسته یا با سبق نماز نشسته. این لغو است. خب بگوید نماز ایستاده بخوان دیگر. این اخذ جامع بین بشرط لای از سبق و بشرط سبق لغو است.

سؤال وجواب: اگر امر کند به ذات نماز ایستاده، خب او که معنایش این است که پس نماز نشسته مصداق امتثال واجب نیست. خب او که شد نظر آقای خوئی. آقای صدر می گوید اگر ما تخریج اول را که تعدد امر است نپذیریم این تخریج ثانی را ما قبول نداریم. چون اینجور که امر کند به نماز ایستاده بشرط لای از سبق نماز نشسته و یا نماز ایستاده بشرط سبق نماز نشسته، امر به همچنین جامعی لغو است. اخذ جامع بین بشرط لای از سبق نماز نشسته و بشرط شیء این سبق لغو است. چون وقتی شما نماز ایستاده می خوانید بالاخره یا قبلش نماز نشسته خواندید یا نخواندید. شق ثالثی ندارد. خب یکباره بگویند نماز ایستاده بخوان دیگر.

اقول: این اشکال آقای صدر اگر اشکال عقلی باشد ما قبول نداریم، اگر اشکال عرفی است ما قبول داریم.

توضیح ذلک: از نظر عقلی چه اشکالی دارد، با اینکه شق ثالث نداریم مصلحت این است که امر کند به جامع. مثال بزنم:

حضرت امام ره یک فتوایی دارد در غسله ثانیه ید یسری، می فرماید مشروعة ولیست بمستحبة. آدم تا این را می خواند ابتدا اشکال به ذهنش می آید که مشروعیت عبادت یا به این است که واجب باشد یا مستحب. ولکن دقت که می کند می بیند نه، فرمایش ایشان قابل توجیه است و با بعضی از روایات هم که می گوید و الثانیة لایؤجر علیها والثالثة بدعة جور می آید. چطور؟ مولا امر می کند به جامع بین غسله اولای به شرط وحدت (یعنی بشرط لای از غسله ثانیه) ویا غسلتین. می گوید یا یکبار بشور و نه بیشتر و یا دوبار بشور. اشکال ندارد. اثرش این است که اگر شما دوبار بشوری رجحان ندارد، چرا؟ برای اینکه مصداق امتثال امر به جامع است. انتخاب این فرد رجحان ندارد. مثل این می ماند که در اتاق نماز بخوانی یا در حیاط، رجحان ندارد انتخاب احدهما. اینجا هم جامع بین یکبار شستن و دوبار شستن واجب است، یکبار بشورید اتیان جامع کردید، چون یکبار شستن به شرط لا است، دوبار بشورید اتیان کردید به جامع. و هیچ رجحانی ندارد انتخاب این مصداق دوم برای جامع. ولکن اثرش این است که ملاک وضوء را هم اینجا تحصیل کردید و این غسله ثانیه بلّه اش بلّه خارج از وضوء نیست می توانید این مسح رأس و رجلین بکنید. اشکال ندارد.

اتفاقا مثالی که همه قبول می کنند این است که: شما دست چپتان را که خیلی مهم است که بلّه اش بلّه وضوء بماند زیر شیر می گیرید، اشکال ندارد. یکوقت شلنگ می گیرید روی دستتان سریع تا آخر می آورید با یک آن غسل محقق شد. یکوقت بجای یک آن می کنید دو آن. غسل کوتاه و غسل ممتد، هر دو مصداق غسل است. شما در آن آنِ اول غسلتان محقق شد اما آن آب دوم هم خارج از بلّه وضوء نیست، بلکه شارع جامع جامع بین غسل قصیر و غسل ممتد را واجب کرده است. با اینکه اگر غسل بکنی یا ممتد است یا قصیر، شق ثالث ندارد، ولکن این امر به جامع بین غسل قصیر و غسل ممتد اثر فقهی دارد:

یک فرعی است در فقه، می گویند اگر شما وضوء ارتماسی بگیرید، یک عده ای مثل آقای خوئی ره و بعضی از بزرگان می گویند باید موقع بردن صورت در آب قصد وضوء بکنی. ولذا باید صورتت را از رستن گاه مو ببری و از چانه در بیاوری. یا دست راست را که می کنی داخل آب از آرنج ببری داخل آب. چرا؟ برای اینکه غسل با همین ادخال الید فی الماء یا ادخال الوجه فی الماء محقق می شود، و باید حین الادخال ترتیب غسل من الاعلی الی الاسفل محقق بشود. اما در غسل ید یسری بزرگانی از جمله مرحوم آقای خوئی گفته اند ارتماسی غسل نکنید. چرا؟ برای اینکه چکار می خواهی بکنی؟ آیا می خواهی از آرنجت بکنی در حوض به نیت غسل؟ خب وقتی انگشتانت رفت داخل آب، غسل تمام شد. بعد از او این دستت که زیر آب می ماند آن آبها دیگر بلّة الوضوء نیست، وقتی در می آوری و مسح می کشی آن آب کف دست چپت بلّة الوضوء نیست.

یکی می گوید خب موقع فروبردن دست چپم در حوض قصد وضوء نمی کنم، موقع بیرون آوردن قصد وضوء می کنم.

آقای خوئی گفته این غسل حدوثی نیست. ظاهر إغسل یعنی احداث وایجاد غسل. احداث غسل آن لحظه ای است که دستتان را در آب فرو می برید.

این مثل این می ماند که یک آقایی در حالی که سرش روی مهر است یک کسی آیه سجده خواند و او هم استماع کرد. او هم گفت سجده را ادامه بدهیم به نیت سجده واجبه. اما آقای خوئی ره می فرماید درست نیست. بلند شو دومرتبه سجده کن. چرا؟ برای اینکه إذا قرأ علیکم آیة العظیمة فاسجدوا، بعد از اینکه آیه سجده را شنیدی باید احداث سجود کنی. اسجد یعنی إحداث سجود نه إبقاء سجود. ظاهر إغسل هم یعنی احداث غسل. ظاهر احداث غسل این است که دستت را ببری داخل آب.

تطبیق بر مقام از اینجا شروع می شود که: آقای سیستانی یک نظر خوبی دارد ما هم قبول داریم، می گوئیم: شارع گفته إغسل، همینکه دست چپم را می کنم داخل آب تا بیرون بیاورم یک غسل است. و وقتی هم که دستم را از آب بیرون آوردم و آن آبها چکه می کند عرفا همه آنها بلّة الوضوء است. یک غسل ممتد من حین ادخال ید الیسری فی الحوض الی حین اخراجها. چرا آقای خوئی قبول نکرد؟ چون گفت موقعی که انگشتت رفت زیر آب دیگر غسل تمام شد. ما می گوئیم نه، این ارتماس همین غسل واحد موقعی تمام می شود که دستم را از آب بیرون بیاورم. یعنی جامع بین غسل قصیر و غسل ممتد عرفی، یعنی غسل عرفی که اطول است از آن غسل قصیر. این هم مصداق غسل است. (البته مراد قصر ممتدی است که خیلی امتدادش مفرط نباشد که خارج از طور عرف باشد). پس جامع بین غسل کوتاه مدت یک ثانیه ای که شلنگ را روی دستش می گیرد وسریع می آورد پائین، که این می شود غسل قصیر یعنی بشرط لا، وبین غسل ممتد غیر مفرط، که دستش را که می گیرد زیر شلنگ یک مقدار طول می دهد یا همین ارتماس فی الماء غسل یک مقدار طول می کشد. این یک غسل است. شد جامع بین قصیر وممتد.

سؤال وجواب: اگر بنا باشد لابشرط باشد با همان غسل قصیر یک آنی امر به غسل ید یسری ساقط شد، دیگر مازاد بر آن غسل قصیر غسل وضوء نیست. ما می خواهیم بگوئیم اگر غسل ممتد بود کل آن غسل ممتد مصداق واجب است. و اگر غسل قصیر بود آن غسل قصیر مصداق واجب است. جامع بین غسل قصیر و ممتد غیر مفرط می شود واجب.

پس جناب آقای صدر این هیچ اشکالی ندارد و هیچ لغویتی هم ندارد.

بله ما قبول داریم که احتمال فقهی و عرفی در بحث ما ندارد که ما بیائیم بگوئیم جامع بین نماز ایستاده بشرط لای از سبق نماز نشسته یا بشرط سبق نماز نشسته، این احتمالش عرفی و فقهی نیست، آن احتمالی هم که شما دادید که تعدد امر است عرفی نیست. احتمال فقهی و عرفی ندارد که من که اضطرار غیر مستوعب دارم دو تا امر داشته باشم. اگر بنا است این نماز نشسته اول وقت مجزی نباشد و حتما باید نماز ایستاده بخوانم، خب متفاهم عرفی این است که مولا بگوید نماز ایستاده بخوان دیگر، اگر آن نماز نشسته مجزی است، خب متفاهم عرفی این است که امر کند به جامع بینهما. اینکه هم امر کند به جامع و هم امر کند به نماز ایستاده، این عرفی نیست.

ولذا این فرمایش آقای خوئی را ولو ایشان به عنوان یک برهان عقلی ذکر کرد، ولی ما می توانیم به عنوان یک استظهار عرفی بگوئیم فرض رابع خلاف ظاهر از خطاب امر اضطراری است. چون تخریجهایی که برای فرض رابع می خواهیم بکنیم تخریجهای غیر عرفی است.

سؤال وجواب: مولا گفت إمش، فوقش اگر جامع بین مشی قصیر بشرط لای از زائد ومشی طویل واجب است، اما انتخال مشی طویل دلیل بر رجحان ندارد. متساوی هستند در عدل هم. اما اینطور نیست که به شما ثواب بدهند که چون شما دو شستن ید یسری را امتثال کردی. نه، می گویند شما هم امتثال کردی امر به جامع را، وآن کسی هم که یکبار دست چپش را شست امتثال کرد امر به جامع را. شما هر دو در نظر مولا علی حدّ سواء هستید. این معنای همین است که و الثانیة لایؤجر علیها و الثالثة بدعة. لذا فرمایش امام متین است و با بعضی روایات هم سازگاری دارد.

سؤال وجواب: حالا من بحث فقهی وضوء نمی کنم، یک توجیه ثبوتی معقول برای فرمایش حضرت امام ذکر کردم و می شود او را با ادله تطبیق داد.

ما تا اینجا گفتیم که فرض رابع را اگر آقای خوئی عقلا می گوید محال است، نه درست نیست، اما اگر می گوید عرفا خلاف ظاهر است، درست می گوید. پس ظاهر امر اضطراری این است که فرض رابع نیست، ولذا ظهورش اقتضاء إجزاء می کند. بله یک اشکالی به آقای خوئی هست وآن اینکه نسبت بین دلیل المریض یصلی جالسا با المکلف یصلی قائما چیست؟ المریض یصلی جالسا اطلاق دارد چه مریض مستوعب و چه مریض غیر مستوعب. پس نسبت به مریض غیر مستوعب اطلاق المریض یصلی جالسا می گوید امر دارد به نماز نشسته. آنوقت اطلاق المکلف یصلی قائما هم نسبت به مختار مستوعب و مضطر غیر مستوعب می گوید تو قادر بر صرف الوجود هستی. پس اطلاق المکلف القادر یصلی قائما نسبت به مضطر غیر مستوعب می گوید یصلی قائما ولو قبلا نماز نشسته خوانده باشد. اطلاق المریض یصلی جالسا هم می گوید این آقای مضطر غیر مستوعب امر به نماز نشسته هم دارد و این اطلاق اقتضای إجزاء می کند. شد نسبت عموم من وجه. مورد اجتماع و تعارض اضطرار غیر مستوعب است. اطلاق المریض یصلی جالسا می گوید تو امر به نماز نشسته داری، اگر هم نماز خوانی مجزی است. اطلاق المکلف القادر یصلی قائما می گوید تو قادر بر نماز ایستاده هستی باید نماز ایستاده بخوانی. اگر مرجحی نبود تعارضا تساقطا.

بله کسانی که می گویند المکلف یصلی قائما شامل عاجز هم می شود وقدرت شرط تنجز است، که نظر حضرت امام ره است. یا محقق عراقی که می گوید المکلف یصلی قائما ظهورش شامل عاجز می شود، ولو مقید داریم که تکلیف شامل عاجز نمی شود اما این مقید (لبی) منفصل است. بنابر نظر این این دو بزرگوار بله نسبت بین المکلف یصلی قائما با المریض یصلی جالسا می شود عموم وخصوص مطلق. چرا؟ برای اینکه المریض یصلی جالسا مورد افتراق ندارد دیگر. چون اضطرار مستوعب که المکلف یصلی قائما هم او را می گیرد. بنابر این دو نظر مورد المریض یصلی جالسا را از او گرفتیم و داخل در مورد اجتماع کردیم. دیگر مورد افتراقی برایش نماند. المکلف یصلی قائما هم شامل مختار مستوعب می شود و هم شامل مضطر مستوعب و هم شامل مضطر غیر مستوعب. المریض یصلی جالسا این را تخصیص می زند می شود نسبت عموم و خصوص مطلق.

ولکن حق همانطور که خود آقای خوئی هم قبول دارد این است که خطاب تکلیف مقید لبی متصل دارد، اگر مقید لفظی متصل نداشت که إذا قدرت فصل قائما، که اتفاقا دارد، إذا قوی فلیقم. اگر مقید لفظی متصل نداشت لااقل مقید لبی متصل دارد. خطاب تکلیف ظاهر است در تعلق به مقدور. ولذا نسبت می شود عموم من وجه.

بله اگر نسبت عموم و خصوص مطلق باشد فرمایش آقای خوئی به نظر ما تمام است. مثل اینکه یک خطابی می گوید أقم الصلاة، اصلا ندارد أقم الصلاة قائما، یک دلیلی می آید می گوید قم فی صلاتک. قم فی صلاتک خطاب شرطیت است. خطاب شرطیت شامل عاجز هم می شود چون خطاب تکلیف نیست. خطاب ارشادی است، خطاب مولوی که نیست. قم فی صلاتک ارشاد به شرطیة القیام فی الصلاة است. مثل توضأ لصلاتک.اطلاق شرطیت می گوید در هر آنی شرط است. أقم الصلاة نداشت أقم الصلاة قائما، بلکه او مطلق بود. قم فی صلاتک خطاب شرطیت است. اگر اینجور باشد این شامل عاجز مستوعب هم می شود. چون خطاب ارشادی است. آنوقت نسبتش با المریض یصلی جالسا می شود عموم وخصوص مطلق. چون خطاب قم فی صلاتک خطاب تکلیف مولوی نیست که بگوئیم از عاجز انصراف دارد. بله اگر این فرض باشد عموم و خصوص مطلق هست.

انشاءالله بحث راجع به استظهار از ادله که امر اضطراری در اضطرار غیر مستوعب مقتضی إجزاء هست بر اساس ظاهر ادله، این را انشاءالله روز دوشنبه دوم ربیع الاول پیگیری می کنیم.